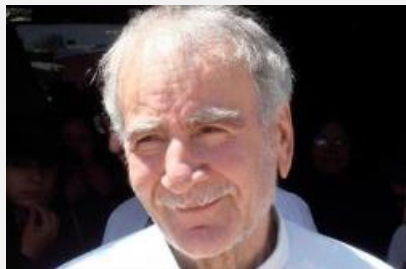


احیاگران حکمت ایران باستان چه کسانی بودند



یک استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران با بیان اینکه ما باید کتاب بخوانیم و مردم را به کتاب خواندن ارجاع دهیم، گفت: نباید آماده خور باشیم، چرا که فلسفه فست فود نیست که در خیابان راه برویم و بخوریم بلکه مردم باید مطالعه کنند.

یک استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران با بیان اینکه ما باید کتاب بخوانیم و مردم را به کتاب خواندن ارجاع دهیم، گفت: نباید آماده خور باشیم، چرا که فلسفه فست فود نیست که در خیابان راه برویم و بخوریم بلکه مردم باید مطالعه کنند.

به گزارش خبرنگار مهر، شیخ شهاب الدین سهروردی، فلسفه نور را که از ایران باستان گرفته بود با فرهنگ اسلامی سازگار می کند. در این راستا و به مناسبت بزرگداشت این فیلسوف ایرانی سلسله گفتگوهایی با سهروردی پژوهان داشتیم. در ادامه این روند با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران، پژوهشگر فلسفه و عرفان اسلامی به گفتگو نشستیم که از نظراتان می گذرد.

***آقای دکتر در مورد زندگی و مرگ سهروردی نقلهای متفاوتی وجود دارد. به هر حال آنچه که مورد تأیید همگان است این است که او عمر کوتاهی داشته و در آغاز میانسالی به شهادت رسیده است. نظر شما به عنوان یک سهروردی پژوه در این ارتباط چیست؟**

دو تا قول بیشتر نیست؛ یک قول 36 سال است و یک قول 38 سال. بیشتر از 38 سال کسی نگفته است تا اینکه به شهادت رسید. کلمه شهادت را هم من دارم به کار می برم، هشتصد سال از سهروردی می گذرد همه گفته اند مقتول، که از روی نادانی گفته اند شیخ مقتول، مقتول به کسی می گویند که گناهی از آن برآید، بلکه سهروردی گناهی نداشت، برای اینکه شعور داشت، فکر داشت، چند نفر از علمای نادان حلب فتوای قتل او را دادند و ملک ظاهر شاه هم او را اعدام کرد. پس گناهی نداشت من می توانم بگویم شیخ شهید، این شهادت بود چون در راه حقیقت کشته شد، چون حرفهایش را زد، آنها می گفتند که این شعوبی است. چون از ایران و حکمت نور و خسروانی صحبت می کند، شعوبی است. شعوبیه کسانی بودند که می خواستند یک حرکتی ایران را ضد اسلام درست کنند، حالا سهروردی را به این اتهام متهم کردند. گفتند منکر نبوت است.

همه به سهروردی می گویند مقتول اول این را تصحیح کنم، این شیخ به ناحق و در راه حقیقت کشته شد. برای اینکه می خواست احیای حکمت کند که واقعاً عمیق است و آن حکمت نور است، اسمش را حکمت نور گذاشت، و نور مسئله ای است که اولین بار در ایران باستان مطرح شده است یعنی هگل که یک فیلسوف غربی است، این را خیلی مستند بیان می کند با اینکه زبان فارسی هم نمی دانسته است. در یک سخنرانی می گوید معنویت اولین بار با طرح مسئله نور در تاریخ از طریق ایران وارد شد، این مسئله نور را ایرانیان مطرح کرده اند. اینها داستانی مفصل دارد که من نمی خواهم وارد آن بشوم. فلسفه سهروردی، فلسفه نور است. او می گوید به جای وجود ما باید از نور صحبت کنیم، کلمه وجود نه در قرآن و نه در روایات ما وجود دارد، در حالیکه ملاصدرا معتقد به اصالت وجود است، این سینا هم هر دو را گفته است، هم از نور صحبت می کند و تفسیر آیه نور نوشته و هم از وجود. اما سهروردی می گوید به جای وجود بگوئید نور، یعنی اصالت نور را مطرح می کند. کسانی که می گویند سهروردی اصالت ماهیتی است، مکتب سهروردی را نفهمیده اند حالا می گویند چون وجود را امری اعتباری می داند قائل به اصالت نور است که این هم از روی نادانی هشتصد ساله است.

سهروردی قائل به اصالت نور است، عجیب این است که در قرآن کریم هم خدا نور شناخته شده است و هیچ جا نداریم که خدا وجود آسمان و زمین است. در صورتی که در آیه کریمه قرآن "الله نور السموات والارض" یعنی نور آسمان و زمین آمده است. در اینجا این سؤال مطرح است که آیا "نور آسمان و زمین است"، به معنی نور خورشید است؟ خود خورشید نورش از کجاست، اصلاً خدا نور است. این آیه قرآن و آن هم فرهنگ ایران باستان که هر دو به نور می پردازند. حالا سهروردی حکمتش نور است که من 30 سال پیش در این باره کتاب نوشته ام که قبل از من کتابی بدین تفصیلی درباره سهروردی نوشته نشده بود. هشتصد سال است جز دو تا شرح و ترجمه بر آثار سهروردی که قطب الدین شیرازی و یکی هم هروی نوشته اند که آن هم پر از غلط است کتابی درباره سهروردی نوشته نشده است در حالی که درباره ابن سینا همه چیز نوشته شده است. درباره ملاصدرا هم همین طور... علتش چیست؟ چون از ایران باستان خوششان نیامده است.

خلاصه اینکه سهروردی به اصالت نور قائل است. خود آنهايي که به اصالت وجود قائل هستند مثل ملاصدرا، اصالت وجود را تعریف می کنند که البته نمی توان این مفهوم را تعریف کرد بلکه حالا یک شرح الاسمی که دارند می گویند. ظاهر به ذات و المظهر بالغیب. وجود به ذات ظاهر است و غیر خود را ظاهر می کنند. این تعریف برای نور شایسته است یا وجود؟ مظهر بالغیب، هم خودش به ذات خودش روشن است و نور به ذات روشن است و خودش دیگران را روش می کند. این تعریف مال نور است منتها برای ذات هم صادق است. حالا ملاصدرا می گوید اختلاف من لفظی است سهروردی می گوید نور، من می گویم وجود! اما سهروردی می گوید نه! همان نور بگوئیم بهتر است. چه دلیلی است که وجود بگوئیم. حالا این مسئله خیلی فلسفی و عمیق است منتها شرطش این است که کتاب را بخوانید و مردم را به کتاب خواندن ارجاع بدهید. نه اینکه آماده خور باشند. فلسفه فست فود نیست که در خیابان راه بروند و بخورند بلکه مردم باید مطالعه کنند.

اما آن کسانی که ادای سهروردی شناسی دارند مثل آقایی که می گوید من زبان پهلوی نمی دانم درست است متأسفانه من این زبان را نمی دانم آلمانی هم نمی دانم، چون آلمانی ها بیشتر درباره ایران باستان نوشته اند اما خیلی سهروردی را بهتر از این افراد می شناسم. اما یک سطر از سهروردی را نمی شناسند. یک سطر از حکمة الاشراق را نمی تواند معنی کند. من یک سهروردی شناس هستم چون سهروردی مسلمان است. حکمت ایران باستان را در پرتو نور اسلام معنی می کند. سهروردی یک مسلمان تمام عیار است. او با مبانی اسلام به تفسیر حکمت ایرانی می پردازد. آن کسانی که ادعا می کنند و می گویند که من زبان پهلوی نمی دانم، این مسائل را نمی فهمند و یک عده هم که اصلاً نه آنرا می فهمند و نه این را. حالا دو مقاله خوانند و سهروردی هم مد شده است ... یک سری چیزها می نویسند، این افراد را جدی نگیرید سهروردی بسیار عمیق تر از این حرفهاست. سالها یک فرد باید درس خوانده باشد، فلسفه خوانده باشد، حکمت اشراق خوانده باشد، حکمت مشاء خوانده باشد، تفاوتها را بداند، با متون آشنا باشد، تدریس کرده باشد تا بتواند چیزی درباره سهروردی بگوید. این شعریات و این خطابه ها که این افراد می گویند به درد سهروردی شناسی نمی خورد، شما هم آنها را جدی نگیرید.

***با توجه به اینکه امام محمد غزالی به عقل می پردازد سهروردی هم به نور و آگاهی و روشنایی می پردازد. آیا ریشه اختلاف مفتیان با او در این شباهت نیست؟**

خود غزالی مفتی است و نیازی نیست از مفتیان بگیرد. تازه مفتیان هم از جایی دیگر می گیرند، مفتیان ننشسته اند تا از غزالی بگیرند، چرا که خود غزالی هم مفتی بوده است. من درباره غزالی کتاب نوشته ام، بروید بخوانید، غزالی یک مفتی بزرگ بوده است. غزالی یک غزالی نیست غزالی دو - سه غزالی است، من به دلیل علاقه ام به تحولی که در درونش رخ می دهد درباره اش کتاب نوشته ام. او در آغاز بسیار متعصب علیه تشیع، حکمت، فلسفه و ... بوده است و در این زمینه کتاب تهافت الفلاسفه یعنی پریشان گویی فلاسفه را نوشته است. اما این آدم برای جبران این گناه اولیه که در جوانی مرتکب شده چون او ولیده دانشگاه نظامیه بغداد بود. در نظامیه بغداد هم جز فقه شافعی و کلام اشعری چیزی تدریس نمی شد، بنابراین او یک اشعری تمام عیار و یک شافعی است. حالا در شافعی بودنش یک مقدار بحث هست، اما اشعریت یعنی انحطاط و متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. او هدفش مبارزه با شیعه اسماعیلیه بود و این دوران جوانی و خامی غزالی است. اینها ارزشی ندارند. غزالی خودش یک نبوغی داشت که در این حال باقی نماند و 180 درجه تحول پیدا کرد. او به مرحله ای رسید که حجة الاسلام اعظم جهان اسلام در آن زمان شد که در کل جهان اسلام اولین لقب حجة الاسلام به غزالی داده شد، حالا که حجة الاسلام زیاد است. کسی در جهان اسلام به جز غزالی حجة الاسلام نبود. این آدم با این عظمت با این نبوغ، با این دم و دستگاه شک کرد، در چه چیزی شک کرد؟ در خدا، در پیغمبر و در دین شک کرد.

او می گوید دو ماه در شک بودم نه به گفتار، بلکه در واقع شک کرد. یک شب از خانه بیرون رفت زن، بچه، دین، منصب و حجة الاسلامی و همه را کنار گذاشت و 10 سال آواره شد. آیا این آدم، آدم کوچکی است؟! تحول درونی او بسیار عظیم بوده است. بعد می گوید آن عقاید از دست رفته زمانی که در مسند عشق معتکف شده بودم برگشت و تمام آن نوری که رفته بود دوباره برگشت و دوباره عقایدش را پیدا می کند، اما این بار تقلیدی نیست. دفعه پیش تقلید از نظامیه بغداد بود اما الان با تحقیق به آن رسیده است. در این زمان برمی گردد و با فلسفه و عرفان آشتی می کند. حالا دیگر یک عارف می شود که عارف بزرگی هم می شود. ابوحامد غزالی دیگر یک مفتی به آن معنای مصطلح کلمه نیست. به هر حال غزالی هم شرح حال دارد که من افکار، شرح حال و... او را به صورت یک کتاب نوشته ام که علاقه مندان می توانند آنرا بخوانند.

اما غزالی هم با وجود اینکه در اوایل بسیار خشک و متعصب بود به مسئله نور توجه دارد حالا تا چه اندازه ایرانی بوده من نمی دانم، حس ایرانی داشته یا نه من نمی دانم. اما در مشکاة الانوار درباره نور نوشته است که کتاب بسیار خوبی است و باید بگویم یکی از بهترین کتابهایش است. سهروردی هم این کتاب را خوانده بود اما نوع تفکر سهروردی با آنچه که غزالی می گوید کاملاً متفاوت است. سهروردی یک فیلسوف تمام عیار است اما غزالی فیلسوف نیست بعداً به فلاسفه نزدیک می شود. بنابراین می توان گفت بله سهروردی این کتاب را خوانده است. اما سهروردی بیش از هر کسی از ابن سینا استفاده می کند و ابن سینا را هم فیلسوف نوری می داند. خود ابن سینا هم درباره آیه نور تفسیر نوشته است. این همه آیه که در قرآن است تفسیر نکرده بلکه آیه نور را تفسیر کرده است این مسئله یک دلیل داشته است و آن همان رگه ایرانی و ایران باستان است که در وجودشان بوده است. سهروردی خودش را مدیون ابن سینا می داند و می گوید حکمت اشراق را من از جایی شروع کردم که ابن سینا در آنجا آنرا به پایان برد. این کاری به غزالی ندارد و غزالی را یک متکلم می داند.

***آیا اصالت نوری که سهروردی می گوید در مقابل اصالت وجود صدرایی است؟**

اصلاً در مقابل صدرایی نبوده است او می گوید اصالت وجود یونانی است و نور اسلامی، ایرانی است. می گفت هم قرآن و هم ایران باستان، نور هستند و قرآن هم از نور صحبت کرده است، قرآن از وجود صحبت نمی کند. اصلاً وجود چیست؟ وجود یک امر یافتنی است. نور ظهور است البته وجود هم ظهور است، آیا وجود ظهور است؟ باید توجه کنید که وجود با موجود فرق می کند و اینها یکی نیستند و همین امر است که آنرا نفهمیدند. آیا شما وجودشناسی دارید یا موجودشناسی؟ شما وجود را می بینید یا موجودات را؟ آیا تاکنون وجود را دیده اید؟ آیا وجود، وجود دارد؟ کسی هنوز وجود را ندیده است در صورتی که وجود است که همه موجودات را روشن می کند. شما نور را می بینید یا منور را؟ آیا تاکنون کسی نور را دیده است؟ بنابراین نه وجود را می توان دید و نه نور را. پس این دو، دو لفظ در یک معناست.

شما آنچه را که قابل رویت است می بینید شما بیننده هستید و آنچه دیده شده است، دیده شده. آیا شما رؤیت خودتان را می بینید؟ آیا رویت وجود دارد؟ شما مرئی را می بینید و رائی هستید. دید شما این صندلی را می بیند اما رؤیت وجود دارد و اگر

رؤیت نباشد چیزی دیده نمی شود. پس رؤیت هست تا چیزها دیده شوند. شما مرئی هستید و خودتان رائی. رؤیت را نمی بینید بلکه موجودات را می بینید و وجود را نمی بینید. در واقع شما منظر را می بینید این افراد این مسائل را نمی فهمند و همین گونه حرفهای بی اساس می زنند. حالا سهروردی می گوید نور است و ملاصدرا می گوید وجود! اختلاف زیادی نیست شاید اختلاف فقط لفظی باشد.

*** آیا این دو لفظ ماهیت و وجود برگرفته از فلسفه یونان است؟**

نه الزاماً! چون خود ماهیت و وجود در اسلام و یونان بوده است، البته فلسفه به طور کلی ریشه در یونان دارد اما فیلسوفان مسلمان تقلید نکرده اند بلکه آنها را خوانده اند و خودشان هم تولید داشته اند، اما فلسفه نور یونانی نیست.

*** آیا می توان گفت فلسفه غرب عقل محور بوده در صورتی که فلسفه شرق عرفانی محور بوده است؟**

اینکه شما می گوئید اشتباه آمیز است. عرفان بدون عقل اصلاً به درد نمی خورد و باید دورش بیاندازید. اساساً عرفان بدون عقل چیست؟ آیا عرفان بدون عقل دارید؟ در ایران عرفان عین تعقل بوده بدین معنی که نور بوده چرا که اساساً عقل نور است. اینجا با قلم نور مطرح شده و آنجا با قلم وجود و چنانچه عقل از دست برود هیچ چیزی باقی نمی ماند.

*** آیا می توان گفت سهروردی متأثر از شاهنامه بوده یا اینکه شاهنامه را خوانده است؟**

در واقع سهروردی و فردوسی می خواستند این فرهنگ را احیا کنند و قطعاً سهروردی شاهنامه را خوانده است. چیزهای بسیاری بوده که بیشتر شبیه یک راز است و شاید یک الهام بوده است، اما حتماً شاهنامه را خوانده است. در واقع من می توانم بگویم که سهروردی فیلسوف شاهنامه است و شاهنامه حماسه سهروردی است. اگر بخواهید سهروردی را به زبان حماسه بیان کنید می شود شاهنامه و اگر بخواهید شاهنامه را به زبان فلسفه بیان کنید می شود سهروردی! سهروردی و فردوسی هر دو یک حرف می زنند؛ او به زبان حماسه سخن می گوید و این به زبان فلسفه و هر دو هم حکیم اند. آن حکیم شاعر حماسه ای و این حکیم فیلسوف است.

*** آیا می توان گفت این دو حماسه ساز بوده اند؟**

بله! آن حماسه فلسفی است و این حماسه شعری. چندی پیش در برنامه معرفت بیان کردم که همه اینها یک حماسه اند و مولوی یک حماسه معنوی است.

*** امروزه به سهروردی چه نیازی داریم؟**

اگر بخواهیم آگاهی به هستی، جهان هستی و روح داشته باشیم از نان شب برای ما واجب تر است و اگر بخواهیم نادان باقی بمانیم هیچ نیازی به سهروردی نداریم، اما این آگاهی از تاریخ، فرهنگ، تفسیر سهروردی از اسلام و قرآن نیازمند شناخت است چون سهروردی خدا را نور می داند و اینها همه آگاهی است. آیا شما به اسلام عقیده دارید؟ دینی که همه اش عقل نباشد به درد نمی خورد. من تمام اسلام را عقل می دانم. سهروردی تمام هویت ما را توضیح می دهد و اسلام و هویت تاریخی ما را به خودمان نشان می دهد. تاریخ را نشان می دهد تا بفهماند که ما وحشی و بربر نبودیم و دیگران که ما را بربر می دانستند خودشان بربر بودند چون ما تمدن درخشان داشتیم. در زمانی که دنیای غرب در توحش به سر می برد ما یکی از درخشان ترین تمدنهایی بودیم که بشریت به خود دیده است. سهروردی این آگاهی از دین و هویت باستانی ما را نشان می دهد.